

شرح و تفسیر موادی از قانون مجازات اسلامی

قسمت دوم علل موجهه ارتکاب جرم

پرتال جامع علوم انسانی

محدثتلی اخوت

«قاضی سابق دیوان عالی کشور وکیل دادگستری»

عادی می‌بایست به مبحث معاونت در ارتکاب جرم و علل رافعه مسئولیت معاون و مباشر از قبیل اکراه، اضطرار و اجبار رجوع کرد. هرچند از نظر رابطه آمر و مأمور دولتی نیز رجوع به عوامل رافع مسئولیت به نحو پیش گفته ممکن است؛ ولی قانونگذار بحث ارتباط آن دو را در بخش مربوط به علل موجهه بدون اینکه عنوان خاص علل موجهه برای آن در نظر گیرد آورده است. در واقع، تقسیم‌بندی علل رافعه و موجهه یک‌نوع تقسیم‌بندی مربوط به آرا و عقاید علمای حقوق است.

برای روشن شدن دیدگاه قانونگذار ایران، موضوع را در چهار مبحث

گفتار دوم:

امر آمر قانونی

در بحث امر آمر قانونی یا امر مقام صلاحیت‌دار، ذکر دو نکته ضروری است:

اول اینکه، موضوع این گفتار و گفتار پیشین با همدیگر مرتبط بوده و رابطه تنگاتنگی بین آن دو برقرار است؛ به نحوی که گاه لازم می‌آید به مبحث قبلی اشاره نمود.

دوم اینکه، در این گفتار سخن از رابطه بین آمر و مأمور از حیث مقام رسمی یا عمومی یا دولتی آنها مطرح است و درباره اشخاص



بررسی می‌کنیم:

۱. نظریات بنیانی در ارتباط با موضوع؛

۲. قانونی بودن امر؛

۳. مسئولیت صلاحیت‌دار؛

۴. مسئولیت آمر و مأمور.

و در مبحث پنجم اشاره‌ای مختصر به مسئولیت آمر و مأمور در حقوق جزای بین‌الملل با مقایسه با حقوق داخلی ایران خواهیم داشت. مبحث یکم: نظرات سه‌گانه در ارتباط با موضوع در کتاب‌های حقوق جزا، در پاسخ به این سؤال که میزان و چگونگی تکلیف آمر و مأمور در ارتباط با دستور صادرشده چگونه است، سه نظریه ابراز شده است.^(۱)

الف: نظریه اطاعت محض یا اطاعت کور کورانه: براین

اساس، پس از اینکه دستور از طرف مقام صلاحیت‌دار صادر شد. مأمور مکلف به انجام آن است و حق چون و چرا ندارد. این نظریه براین مبنا استوار است که مدیریت یک سازمان یا اداره مستلزم اطاعت محض زیردستان از مقام مافوق است؛ زیرا اگر حق بررسی قانونی بودن یا نبودن امر را مطلقاً به مأمور بدهیم، نظام اداری دستخوش تزلزل شده و اداره سازمان یا مؤسسه دچار نابسامانی گردیده و غیرممکن می‌شود.

نتیجه قبول این نظریه آن است که در صورت غیرقانونی بودن امر و ارتکاب عمل مجرمانه در اجرای دستور، مأمور از علت موجهه استفاده کرده و آمر به مجازات قانونی محکوم می‌شود.

ب. نظریه مشهور به سر نیزه آگاه:^(۲)

به موجب این نظر، مأمور می‌تواند بررسی کند آیا امر قانونی است یا خیر، از طرف مقام صلاحیت‌دار صادرشده یا خیر، اگر امر غیرقانونی باشد و از اجرای آن سرباز زند و در صورت اجرای آن خود مسئول عواقب آن است.

نظریه اول از این جهت که مأمور را به صورت وسیله‌ای در اختیار آمر یا فرمانده قرار می‌دهد و حق هرگونه بررسی را از او می‌گیرد، قابل انتقاد است؛ به نوعی به استبداد منتهی می‌شود؛ از بروز استعداها و خلاقیت‌ها جلوگیری می‌کند و باعث سوءاستفاده مأمورین می‌شود؛ به نحوی که به اتکای امر دستوردهنده، هرچند غیرقانونی، مرتکب ظلم و اجحاف نسبت به افراد می‌شوند؛ حقوق و آزادی‌های فردی به مخاطره می‌افتد و بالاخره، خودکامگی را تدارک می‌بیند که در گذشته و حال شاهد نمونه‌هایی از آن بوده و هستیم.

نظریه دوم نیز خالی از استفاده نیست؛ زیرا به هرج و مرج و بی‌تربیتی در کارها می‌انجامد؛ از قاطعیت و استحکام اوامر و نواهی می‌کاهد و نتیجه نهایی آن فروپاشی سازمان یا مؤسسه است.

ج. نظریه مشهور به رعایت ظواهر: این نظریه تلفیقی از دو نظریه پیشین است. براساس آن، باید به درجه و میزان غیرقانونی

اگر غیرقانونی بودن عمل آشکار باشد، مأمور در صورت اجرا نمی‌تواند به علت موجهه برای دفاع متوسل شود. برعکس، اگر غیرقانونی بودن عمل به آسانی برای مأمور قابل تشخیص نباشد، او می‌تواند از این دفاع استفاده کند

بودن عمل توجه کرد. اگر غیرقانونی بودن عمل آشکار باشد مأمور در صورت اجرا نمی‌تواند به علت موجهه برای دفاع متوسل شود. برعکس، اگر غیرقانونی بودن عمل به آسانی برای مأمور قابل تشخیص نباشد، او می‌تواند از این دفاع استفاده کند.^(۳)

در اجرای این نظریات باید به نوع سازمان یا اداره و اهداف تشکیل آن توجه داشت؛ چه آنکه برای مثال، در سازمانها و سلسله مراتب نظامی، بیشتر گرایش به سمت نظریه اول است.

از سربازی که در جبهه در حال جنگ است نمی‌توان انتظار داشت که تمامی دستورات صادرشده را بررسی کند، که آیا قانونی است یا خیر؟ به همین خاطر است که در قوانین کشورها، تمرّد و سرپیچی از مقام مافوق نظامی به وسیله زیردستان، مجازات‌های سنگینی را در پی دارد. برای نمونه، به موجب ماده (۲۹) قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲:

«هرگاه تخلف و سرپیچی از تکالیف نظامی سبب تسلط دشمن بر اراضی یا مواضع یا افراد خودی شود، مرتکب به مجازات محارب محکوم می‌شود.»

و یا به موجب بند الف ماده (۳۳) همان قانون: «نظامیان مسلحی که با تبانی یا به صورت دسته‌جمعی از اطاعت فرماندهان یا رؤسای خود سرپیچی کنند، چنانچه مصداق محارب نباشند هریک به سه تا پانزده سال حبس محکوم می‌شوند.»

به موجب ماده (۳۸) همین قانون، مجازات لغو دستور در غیرمواقع جنگی، حبس از یک تا دو سال است.

در حالی که در مقررات کشوری مربوط به ادارات دولتی، عدم انجام دستور مافوق صرفاً یک تخلف اداری است و تنها مجازات انتظامی و انضباطی را در پی دارد.

مبحث دوم: قانونی بودن امر

همان‌گونه که در گفتار یکم از این قسمت مورد بررسی قرار گرفت، امر باید قانونی باشد؛ به این معنا که قانون بر اجرای آن صحنه گذارده



اگر قایل به تفکیک بین قانون و شرع شویم به ناچار باید اجازه دخالت در حیطة وظایف شورای نگهبان را به همه مأمورین بدهیم و این تکلیفی شاق و غیر قابل دسترسی است

باشد، مانند اجرای حکم خلع ید پس از طی مراحل قانونی و لازم‌الاجرا شدن دادنامه^(۴) یا صدور دستور جلب به وسیله بازپرسی در اجرای ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب^(۵) و ماده (۱۱۸) قانون آیین دادرسی در امر کیفری.^(۶) ماده (۵۶) قانون مجازات اسلامی مقرر داشته:

«اعمالی که برای آنها مجازات معین شده، در موارد زیر جرم محسوب نمی‌شود:

۱. در صورتی که ارتکاب عمل به امر آمر قانونی بوده و خلاف شرع هم نباشد.

۲. در صورتی که ارتکاب عمل برای اجرای قانون اهم لازم باشد.»
با فراغ از بحث حکم قانون در بند دو، در بند یکم علاوه بر قانونی بودن امر، به عدم مخالفت آن با شرع نیز تأکید شده است. باید دید آیا بین «قانونی بودن و خلاف شرع نبودن» تفاوتی وجود دارد یا خیر؟ آیا قانونگذار از دو مقوله جدا سخن رانده یا اینکه منظور از هر دو عبارت یکی است؟ آیا مأمور باید علاوه بر اینکه به غیر قانونی بودن امر آگاه باشد، به غیر شرعی بودن آن نیز آگاهی داشته باشد؟ آیا باید از مأمور انتظار داشت علاوه بر مقررات قانونی تمامی موارد شرعی و مقررات آن را در ارتباط با دستور صادر شده بداند یا خیر؟

به موجب اصل چهارم قانون اساسی: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد.» این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.

بدین ترتیب، قانونگذار، اصل شرعی بودن قوانین را پس از اظهار نظر شورای نگهبان پذیرفته و تشخیص اینکه قانون یا مقرره‌ای شرعی یا غیر شرعی است را به عهده شورای نگهبان نهاده است. در نتیجه، مأمور مکلف به اجرای قانونی است که شرعی بودن آن را



شورای نگهبان تأیید کرده است. اگر قایل به تفکیک بین قانون و شرع شویم به ناچار باید اجازه دخالت در حیطة وظایف شورای نگهبان را به همه مأمورین بدهیم و این تکلیفی شاق و غیر قابل دسترسی است. فرض کنیم مأمور تشخیص دهد که امر صادر شده قانونی است، ولی مخالف با شرع است؛ آیا او می‌تواند به تشخیص خود از انجام دستور سرباز زند؟ بعید به نظر می‌رسد، نظر قانونگذار در تصویب ماده (۵۶)، قبول افتراق بین شرع و قانون باشد. در نتیجه، هر قانونی، که صریحاً مخالف بودن آن با شرع به وسیله شورای نگهبان اعلام نشده است، شرعی است و قید این کلمه در ماده مرقوم زاید به نظر می‌رسد.

مطلب دیگری که باید متذکر شد، این است که امر یا دستور باید از نظر شکل و محتوا مطابق قانون باشد. توجه به شکل امر با عنایت به مقررات مربوط به دستوردهنده، چگونگی دستور و مقررات اجرایی دارای اهمیت به سزایی است. این توجه باعث می‌شود که مأمور به سادگی بتواند با بررسی شکلی در امر صادر شده، انتساب آن را به آمر احراز کند. برای مثال، به موجب تبصره ماده (۲۱۳) قانون آیین دادرسی در امر کیفری، دادنامه باید دارای نکات زیر باشد:

- الف: شماره دادنامه با ذکر تاریخ و شماره پرونده؛
- ب: مشخصات دادگاه رسیدگی کننده و قاضی آن؛
- ج: مشخصات طرفین دعوا؛
- د: دلایل و مستندات رأی؛

ه: ماهیت رأی و مواد قانونی که رأی مستند به آن است.
حال اگر قاضی دادگاه بدون توجه به موارد منعکس در ماده فوق، روی یک برگ کاغذ عادی مطالبی را به عنوان حکم نوشته و بدون ابلاغ به طرفین، به مأمورین اجرا بدهد، آیا مأمور باید این حکم را اجرا کند یا خیر؟

پاسخ این است که حداقل مأمور باید مطابقت ظاهر رأی را با قانون احراز کند، به نحوی که هر مأمور دیگری در حیطة کاری او، رأی را منتسب به قاضی صادر کننده بداند، چنین به نظر می‌رسد که احراز موارد مندرج در بندهای «الف» تا «ج» ضروری است. بندهای «د» (دلایل و مستندات رأی) و «ه» (مواد قانونی که رأی مستند به آن است) در حیطة وظیفه بازبینی مأمور قرار نمی‌گیرد) البته از نظر ماهیت باید توجه داشت حکمی که به صورت دوگانه در یک موضوع صادر شده یا اجرای حکم معلق به حدوث امر دیگری شده باشد قابل اجرا نبوده و نمی‌توان مأمور را به لحاظ عدم اجرا مسئول دانست.

مبحث سوم: مقام صلاحیت دار
در حقوق فرانسه، مقام صلاحیت دار کسی است که قانون به طور صریح و مستقیماً اجازه اجرای دستور او را داده است. برای مثال: به غیر از جرایم مشهود، پلیس نمی‌تواند خودسرانه کسی را دستگیر

**توجه به شکل امر باعنایت به
مقررات مربوط به دستور دهنده،
چگونگی دستور و مقررات اجرایی
دارای اهمیت به سزایی است. این
توجه باعث می شود که مأمور
به سادگی بتواند با بررسی شکلی
در امر صادر شده، انتساب آن را
به امر احراز کند**

بازمانده، یکی از وکلای عمومی (دادیاران) به حکم اقدمیت خدمت، قائم مقام او خواهد بود و در صورت تساوی، اکبر سنأ انجام وظایف مدعی العموم را می نماید.»

از نظر قضایی، به موجب بند "ز" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، کلیه قرارهای دادیار بایستی با موافقت دادستان باشد و در صورت اختلاف بین دادستان و دادیار، نظر دادستان متبع خواهد بود. بنابراین، دادیار حق اختلاف با دادستان را ندارد.^(۹)

سلسله مراتب مذکور در دادگاهها هم موجود است؛ به موجب ماده (۳۰) قانون آیین دادرسی مدنی: «هرگاه بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر استان و یا دادگاه تجدیدنظر استان با دادگاه بدوی در مورد صلاحیت اختلاف شود حسب مورد نظر مرجع عالی لازم الاتباع است.»

در کنار این سلسله مراتب قضایی، سلسله مراتب اداری نیز وجود دارد؛ همچنانکه به موجب ماده (۱۲) قانون اصلاحی تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب: «در شهرستان، رئیس دادگستری رئیس حوزه قضایی و رئیس شعبه اول دادگاه بر دادگاهها ریاست اداری دارد و در مرکز استان، رئیس کل دادگستری استان رئیس کل دادگاههای تجدیدنظر و کیفری استان است.» این مواد نشانگر وجود افتراق قانونی بین سلسله مراتب اداری و قضایی است که گاه یک مقام دارای هر دو نوع می باشد. همان طور که رئیس حوزه قضایی از این جهت که مقام قضایی است در رده سلسله مراتب قضایی و از این حیث که رئیس اداره دادگستری است در رده سلسله مراتب اداری قرار دارد و هر کدام جایگاه خویش را داراست.

مبحث چهارم: مسئولیت امر و مأمور

باتوجه به اینکه قانونگذار جمهوری اسلامی در بیان مسئولیت امر و مأمور از یک سو به قوانین سابق و از سوی دیگر، به مقررات

کند یا وارد منزل دیگری شود؛ اجرای این امر منوط به صدور دستور از طرف بازپرسی که از نظر سلسله مراتب مافوق مأمور مجری دستور است، می باشد. به عبارت دیگر، مقام صلاحیت دار شخصی است که قانوناً قدرت صدور دستور اجرای قانون را در مورد مشخص دارد.^(۷) آقای دکتر لنگرودی، ذیل عبارت "امر آمر قانونی" آورده اند: «امر قانونی کسی است که به حکم قانون، صلاحیت صدور دستوری را به کسی که تحت امر اوست دارا باشد.»^(۸) در ماده (۵۷) قانون مجازات اسلامی، عبارت "امر مقام رسمی" آمده است؛ مقصود از مقام رسمی، مقام رسمی دولتی است که صلاحیت صدور امر دارد. باتوجه به مطالبی که گفته شد، در مورد صلاحیت سه امر باید لحاظ شود:

الف: صلاحیت آمر: آمر باید قانوناً صلاحیت صدور امر را داشته باشد. بنابراین، دستور فرماندار به مأمور تحت امر خویش به احضار و جلب اشخاص به لحاظ عدم صلاحیت آمر، قانونی نیست و مأمور نمی تواند به استناد این دستور مبادرت به جلب یا احضار اشخاص نماید.

ب: صلاحیت مأمور: مأمور باید صلاحیت اجرای امر را داشته باشد؛ صدور دستور اجرای حکم تخلیه به مأمور یا داورزی که صلاحیت این کار را ندارد، مثلاً صدور دستور تخلیه محل مسکونی به مأمور جنگلبانی، قانونی نبوده و قابل اجرا نیست.

ج. در هر دستگاه دولتی سلسله مراتبی وجود دارد که در اجرای امر، وجود سلسله مراتب ضروری است. اصولاً صدور امر به طریق استعلاء است؛ یعنی مأمور باید مادون آمر باشد، مانند صلاحیت رئیس نسبت به معاون اداره و کارمندان، یا فرمانده نسبت به زیردستان. علاوه بر سلسله مراتب اداری، بعضی سازمانها دارای سلسله مراتب مخصوص به خود نیز می باشند، مثلاً در دستگاه قضایی علاوه بر وجود سلسله مراتب اداری، سلسله مراتب قضایی هم وجود دارد. از جمله به موجب بند "الف" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب:

«دادسرا که عهده دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوا از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی، اجرای حکم و همچنین رسیدگی به امور حسبیه طبق ضوابط قانونی است، به ریاست دادستان می باشد و به تعداد لازم معاون، دادیار، بازپرس و تشکیلات اداری خواهد داشت.» این بند نشانگر وجود سلسله مراتب قضایی بین دادستان، معاونین و دادیاران است.

در صورتی که دادستان یا معاون او نباشند، ماده (۶۰) قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۱۱ مقرر داشته است: «هرگاه مدعی العموم (دادستان) به علت مخصوصی از انجام و خلیفه خود



**امر باید قانوناً صلاحیت صدور
امر را داشته باشد. بنابراین،
دستور فرماندار به مأمور تحت امر
خویش به احضار و جلب اشخاص
به لحاظ عدم صلاحیت امر، قانونی
نیست و مأمور نمی‌تواند به
استناد این دستور مبادرت به جلب
یا احضار اشخاص نماید**

شرعی توجه داشته است، مروری کوتاه بر سابقه امر از جهت شناخت مبانی نگرش او ضروری به نظر می‌رسد.

الف: ماده (۴۲) قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ مقرر می‌داشت:

«عملی که از مستخدمین و مأمورین دولتی واقع می‌شود، اولاً: در صورتی است که ارتکاب عمل به واسطه امر آمر قانونی واقع شده و مرتکب برحسب آن ملزم به اجرای آن باشد. ثانیاً: در صورتی که ارتکاب عمل برای اجرای قانون باشد جرم محسوب نمی‌شود.»

ب: قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۲، در ماده (۴۱) مقرر داشت: «اعمالی که برای آنها مجازات مقرر شده در موارد زیر جرم محسوب نمی‌شود:

۱. در صورتی که ارتکاب عمل به امر آمر قانونی باشد.
 ۲. در صورتی که ارتکاب عمل برای اجرای قانون لازم باشد.»
- تا اینجا مقررات هر دو قانون حاکی از عدم مسئولیت مأمور است و قانون از نظر مجازات امر ساکت است؛ اما در قانون اخیر تبصره‌ای تصویب شد که حاکی از مسئولیت دوگانه آمر و مأمور است؛ به موجب تبصره ماده (۴۱): «هرگاه به امر غیرقانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود، آمر و مأمور به مجازات مباشر جرم محکوم می‌شوند؛ ولی در مورد مأموری که اشتباه آمر را به علت اشتباه قابل قبولی به تصور اینکه قانونی است اجرا کرده باشد، مجازات یک تا دو درجه تخفیف داده خواهد شد.»

ملاحظه می‌شود، قانونگذار سال ۵۲ از عدم مسئولیت مطلق مأمور در قانون سال ۱۳۰۴، به مسئولیت آمر و مأمور تمایل پیدا کرده، تنها در مورد مأموری که اشتباه کرده است قایل به تخفیف مجازات شده است.

آقای دکتر صانعی، در تفسیر تبصره مزبور معتقدند که ظاهر تبصره نشانگر مسئولیت مطلق مأمور است و مأمور براساس آن موظف است در هر مورد تحقیق کند که امر قانونی است یا خیر؟ و تنها اوامر قانونی را اجرا کند و در انتقاد از تبصره آورده‌اند که با اجرای آن، سلسله مراتب اداری کاملاً لوٹ می‌شود.^(۱۰)

حال اگر کارمندی مواجه با دستور خلاف قانون شد، چه باید کرد؟ ماده (۵۴) قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵ و اصلاحی ۱۳۴۶ مقرر می‌دارد: «مستخدم مکلف است در حدود قوانین و مقررات، احکام و اوامر رؤسای مافوق خود را در امور اداری اطاعت نماید. اگر مستخدم حکم یا امر مقام مافوق را برخلاف قوانین و مقررات تشخیص دهد مکلف است کتباً مغایرت دستور را با قوانین و مقررات به مقام مافوق اطلاع دهد؛ در صورتی که بعد از این اطلاع، مقام مافوق کتباً اجرای دستور خود را تأیید کرد مستخدم مکلف به اجرای آن است.» نویسنده و محقق محترم با عنایت به تبصره ماده (۴۱) که در بالا ذکر شد، چنین نتیجه گرفته‌اند که با تصویب تبصره ماده (۴۱)، ماده (۵۴) قانون استخدام کشوری نسخ شده است.^(۱۱)

چنین به نظر می‌رسد که قول به نسخ ضمنی ماده مزبور باتوجه به اینکه ماده (۴۱) قانون مجازات اسلامی در ارتباط با ارتکاب جرم است، ماده (۵۴) به طور کلی در ارتباط با کلیه قوانین و مقررات و مربوط به تخلف اداری و انضباطی است، صحیح نباشد؛ زیرا به موجب ماده (۴۱)، اگر کارمند به دستور غیرقانونی، مرتکب فعلی شود که در قانون عنوان خاص مجرمانه دارد، مجازات می‌شود و در صورت اشتباه، در مجازاتش تخفیف داده خواهد شد؛ ولی بحث تخلف انضباطی یا اداری او به جای خود باقی است. در این خصوص اگر به امر رئیس مافوق، پس از تذکر کسی به وی و اصرار مافوق به اجرای دستور، اقدام نماید، وفق قانون عمل کرده است و ماده (۵۴) قانون استخدام کشوری به جای خود باقی است و نسخ نشده است.

ج: قانونگذار در قانون مجازات اسلامی به موجب ماده (۵۶) ارتکاب عمل مجرمانه به شرطی که به امر آمر قانونی بوده و خلاف شرع هم نباشد را جرم ندانسته است. در مورد قید خلاف شرع نبودن توضیح داده شد؛ در ماده (۵۷)، آمده است: «هرگاه به امر غیرقانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود. آمر و مأمور به مجازات مقرر در قانون محکوم خواهند شد؛ ولی مأموری که امر آمر را به علت اشتباه قابل قبولی به تصور اینکه

اگر کارمند به دستور غیر قانونی، مرتکب فعلی شود که در قانون عنوان خاص مجرمانه دارد، مجازات می شود و در صورت اشتباه، در مجازاتش تخفیف داده خواهد شد؛ ولی بحث تخلف انضباطی یا اداری او به جای خود باقی است

قانونی است اجرا کرده باشد فقط به پرداخت دیه یا ضمان مالی محکوم خواهد شد.» در مقایسه با قانون سال ۱۳۵۲، مشخص می شود که رویکرد مسئولیت آمر و مأمور عیناً تکرار شده؛ ولی در مورد مجازات قانون سال ۵۲، مأموری را که بر اثر اشتباه در قانونی بودن امر، مرتکب فعل مجرمانه شده بود مستوجب تخفیف تا دو درجه می دانست؛ در حالی که قانونگذار جمهوری اسلامی، مجازات عمومی را برداشته و تنها دیه و ضمان مالی را مورد حکم قرار داده است.

درباره پرداخت دیه، از مقررات شرعی استفاده شده و آن اینکه اصل بر مسئولیت مباشر در پرداخت دیه است. چنانچه در ماده (۳۶۳) قانون مجازات اسلامی، در باب اجتماع سبب و مباشر آمده است: «در صورت اجتماع مباشر و سبب در جنایت، مباشر ضامن است، مگر اینکه سبب اقوی از مباشر باشد.» در تطبیق موضوع باید گفت که آمر، سبب است و مأمور مباشر؛ به همین لحاظ از نظر حقوق اسلامی، او ضامن پرداخت دیه و ضمان مالی است.

درباره مأمور به قتل، ماده (۲۱۱) قانون مرقوم مقرر می دارد: «اگره در قتل یا دستور قتل دیگری مجوز قتل نیست. بنابراین، اگر کسی را وادار به قتل دیگری کنند یا دستور به قتل رساندن دیگری را بدهند، مرتکب قصاص می شوند و اگره کننده و آمر به حبس ابد محکوم می شوند.»

محدوریت مطلق مأمور:

قانونگذار در برخی موارد اصولاً مجازات مأمور را حذف کرده و برای او نوعی معذوریت مطلق قایل شده است. از جمله به موجب ماده (۵۷۹) قانون مجازات اسلامی: «چنانچه هر یک از مأمورین دولتی، محکومی را سخت تر از مجازاتی که مورد حکم است مجازات کند یا مجازاتی کند که مورد حکم نبوده است، به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم خواهد شد و چنانچه این عمل به دستور فرد دیگری انجام شود فقط آمر به مجازات مذکور محکوم می شود و چنانچه این عمل موجب قصاص یا دیه باشد، مباشر به مجازات آن نیز محکوم می شود.»

باتوجه به این ماده، چنین به نظر می رسد که به طور کلی مجازات از مأمور برداشته شده و به جای او آمر مجازات می شود. از ظاهر عبارت ماده چنین برمی آید که مأمور موظف به پرداخت دیه همانند قسمت اخیر ماده (۵۷) نباشد. این نظر باتوجه به کلمه "نیز" در جمله آخر ماده تقویت می شود؛ چه آنکه مقصود از این عبارت، مأموری است که باید به مجازات حبس مندرج در صدر ماده محکوم شود. و نه مأموری که به دستور دیگری

محکومی را سخت تر از مجازات قانونی مجازات کرده است. با این توصیف، مشخص نیست که آیا پرداخت دیه در صورت تعلق، با آمر است یا مأمور؟ به هر حال چنین به نظر می رسد که باتوجه به اصل کلی مسئولیت مباشر، مأمور ضامن پرداخت دیه باشد.

در مورد مأمور مکره به اطاعت امر در ارتباط با بزه ورود به منزل غیر بدون ترتیب قانونی، به موجب ماده (۵۸۰) مقرر شده، آمر به مجازات حبس از یک ماه تا یک سال محکوم می شود.

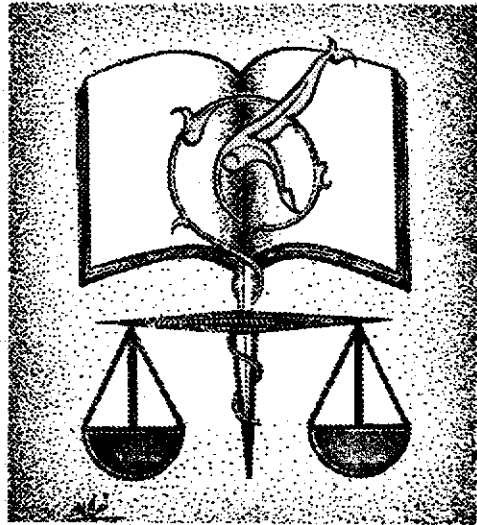
بدیهی است در صورت تحقق اکراه یا اجبار حسب مورد مقررات مربوط به اکراه و اجبار که از علل رافعه مسئولیت کیفری هستند قابل اعمال خواهد بود.

باتوجه به مواد یادشده، نتایج زیر حاصل می شود:
اولاً: اصل در قانون مجازات اسلامی بر مسئولیت آمر و مأمور است، مگر در مورد اشتباه قابل قبول مأمور که مأمور تنها به پرداخت دیه یا ضمان مالی محکوم می شود. (ماده ۵۷ قانون مجازات اسلامی)

ثانیاً: در مورد امر قتل، هر چند مقام رسمی باشد، مأمور به قصاص محکوم شده و آمر بد مجازات حبس ابد محکوم می شود. (ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی)

ثالثاً: در برخی موارد همانند مواد (۵۷۹) و (۵۸۰) مأمور از علت موجهه مطلق استفاده کرده و آمر به جای او مجازات خواهد شد.

رابعاً: در موارد دیه یا ضمان دالی حتی در صورت اشتباه مأمور، پرداخت دیه به عهده اوست. در این مورد یک نظر این است که مأموری که دیه را پرداخت کرده می تواند به سبب، یعنی به آمر، برای مطالبه آنچه پرداخته رجوع کند.^(۱۲)



اشتباه مأمور: در مبحث اشتباه که از علل رافعه مسئولیت است، گفتیم که اشتباه در موضوع، مسئولیت کیفری را برمی‌دارد؛ ولی اشتباه در حکم نمی‌تواند از علل رافعه مسئولیت باشد.^(۱۳)

قانونگذار در بیان اشتباه مأمور به عنوان علت موجهه، تفاوتی بین اشتباه حکمی و موضوعی نگذارده است.

اشتباه مندرج در ماده (۵۷) قانون مجازات اسلامی ممکن است در موضوع یا حکم باشد.

اشتباه در موضوع آن است که مأمور در مورد متعلق به حکم دچار اشتباه شود، مانند اینکه حکم به رفع تصرف از ملکی صادر شده مأمور با معرفی محکوم‌له به لحاظ اشتباه در شناسایی پلاک ثبتی مبادرت به رفع تصرف از ملک دیگری نماید.

اشتباه در حکم آن است که مأمور در اجرای خود حکم اشتباه کند، مانند اینکه به‌طور اشتباه به جای حکم قطعی تجدیدنظر، حکم بدوی را اجرا کند یا اینکه به تصور اینکه برگ احضاریه برگ جلب است مبادرت به جلب متهم بنماید. در این گونه موارد، قانونگذار از عبارت «اشتباه قابل قبول» استفاده کرده است. تشخیص اینکه اشتباه قابل قبول چیست، با قاضی محکمه است که باتوجه به عرف و وضعیت شخص متهم، میزان اطلاعات او از قوانین و مقررات و اینکه آیا جهل او قصوری است یا تقصیری، در این مورد تصمیم خواهد گرفت.

در مورد اشتباه موضوع این ماده، سه فرض پیش می‌آید:

الف: آمر آگاه به غیرقانونی بودن امر است، ولی مأمور آگاه نیست و در موضوع یا حکم اشتباه می‌کند که از علل موجهه ارتکاب جرم به وسیله شخص اخیر محسوب می‌گردد.

ب: آمر و مأمور هر دو آگاه به غیرقانونی بودن دستور هستند که هر دو نفر مسئول هستند و به مجازات قانونی محکوم می‌شوند. در واقع، در این قسمت، قانونگذار از راهکار مربوط به شرکت در جرم برای تعیین مجازات استفاده کرده است. (رجوع شود به ماده ۴۲ قانون مجازات

(اسلامی)

ج: آمر و مأمور هر دو در قانونی بودن امر اشتباه کرده‌اند. قانون در این خصوص ساکت است. در مورد مأمور، وضع مشخص است؛ او می‌تواند از علت موجهه استفاده کند ولی در مورد آمر باید به مقررات کلی اشتباه که از علل رافعه مسئولیت است رجوع نمود.

مثال: فرض کنیم مدیر دفتر دادگاه به دستور رئیس دادگاه مبادرت به جلب متهمین می‌کند. مدیر دفتر چون صلاحیت اجرای امر غیرقانونی را نداشته، نمی‌تواند از علت موجهه استفاده کند.

مثالی دیگر: بازپرس بدون اعطای نیابت، به سرپازی که مأمور انتظامی است دستور می‌دهد که شخصی را از شهر دیگر دستگیر و نزد او بیاورد. سرپاز به لحاظ ناآگاهی از مقررات مربوط به نیابت قضایی، به تصور اینکه بازپرس چنین اختیاری در خارج از حوزه خویش دارد، از دستور اطاعت کرده شخص موردنظر را دستگیر نموده و نزد قاضی (بازپرس) می‌آورد. او می‌تواند از دفاع علت موجهه به لحاظ عدم آگاهی از مقررات نیابت استفاده کند. برعکس، اگر همین دستور را بازپرس به افسر آگاهی بدهد و دستور اجرا شود، افسر مزبور نمی‌تواند از علت موجهه استفاده کند؛ زیرا فرض بر این است که افسر آگاهی باید از مقررات مربوط به نیابت قضایی در آیین دادرسی مطلع باشد.

ادامه دارد

پی نوشت‌ها:

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: حقوق جزای عمومی، دکتر پرویز صائمی، جلد دوم، صص ۱۸۷ و بعد؛ زمینه حقوق جزای عمومی، دکتر رضا نوربها، صص ۲۸۰؛ دکتر علی‌آبادی، حقوق جنایی، جلد اول، صص ۲۴۵.

2. Baionett intelligent

3. Rassat, Michele, droit penal general. P.293

۴. ر.ک: ماده (۱) قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶.
۵. به موجب ماده (۳) اصلاحی ۸۱۷/۲۸، دلسرا براساس مقررات قانون آیین دادرسی در امر کیفری مصوب ۱۳۷۸ و مقررات قانون اصلاحی عمل خواهد کرد.

۶. ماده (۱۱۸) قانون آیین دادرسی در امر کیفری مصوب ۷۸: «قاضی می‌تواند در موارد زیر بدون اینکه بنوا احضاریه فرستاده باشد دستور جلب صادر نماید. الف. ب. ب.»

7. Droit penal general Ibid. P.293

۸. ترمینولوژی حقوق، دکتر لنگرودی، ذیل عبارت «امر قانونی».

۹. به نظر نویسنده، حکم بند شامل قرارهای تأمین و قرارهای نهایی است و قرارهای دیگر را دربر نمی‌گیرد که خود جای بحث جداگانه‌ایست.

۱۰. صائمی، دکتر پرویز، حقوق جزای عمومی، جلد اول، انتشارات گنج دانش، تهران، ۱۳۷۱، صص ۱۹۱.

۱۱. همان، صص ۱۹۲.

۱۲. الهام، دکتر غلامحسین، مسئولیت آمر و مأمور، مقاله، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، سال پنجم، شماره‌های پانزده و شانزده بهار و تابستان، ۱۳۷۵، صص ۴۶.

۱۳. مجله دادرسی، شماره ۴۱، مقاله اشنباه، به قلم نگارنده.

